

بالاحصار کابل و رویداد های تاریخی (جلد دوم)

خود را از اکتبر اعیان سلطنت قاهره خاقانی دانسته به موقف اعزاز یا فنگان پایه،  
 - چهار مدار سر بر این دولت کبرا محسوب و از سهام حصول مرام آن عالی مقام،  
 « ذوی الاحرام مدام بر هدف آرزو و کام واصل و از زمرة معرزمین راست آئین،  
 « دولت و اقبال و مظاهر وجود و نوال مغلذ داراد و به موجب احکام قضا نظام،  
 « اشرف اقدس اعلى خدمت والا منزلت سلطانی اشرف البلاد خجسته بنیاد راه،  
 « باجمیع توابعات و ایلات بلاد و قصبات که از قدیم باستر ضاء سلطان السلاطین،  
 « و خاقان الخواقین شهنشاه نیکو آئین جنت تمکین قبلتنانور الله مضجعه بان برادر،  
 « فرخنده سیر مفوض بوده حسب الضمن این رقم مطاع من ابتدای جلوس میامن،  
 « مانوس خاقان فردوس کما کسان قبای زیبای سلطانی انخطه مبار که ر ابقامت،  
 « شریف الاقامت خود لازم و لایق دانسته و از جانب خیر جوانب سلطنت کبرای،  
 « مابان برادر خجسته مظهر مقرر و مفوض گردید تا در اجراء و اجترأ امور مزبور،  
 « قرار واقع چنانکه باید و شاید صلاحیت خود را در انجام مقاصد خیر مضافه و قوی،  
 « دانند و از عنایات موفوره خسروانه و تلفظات مزید پادشاهانه آنچه سر افراز فرموده ایم،  
 « بلوازم و مراسم شغل مذکور بد بیانت و راستی و طوع و رغبت پرداخته دقیقه از،  
 « دقائق در انجام هیچ امری که باعث خیر خلق الله و رفاه رعایا و رضاء سلطان باشد،  
 « فر و گذاشت ننموده و بدریافت استرضاء خاطر خطیر اعلى حضرت بندگان بلندشان،  
 « ملائک با سبب ظل الله و جویبای احوال اتباع شریعت بپیرا و صلحای دیانت آگاه،  
 « باز پرسى و واریسى کرده بدستورات خاصه پادشاهانه در نظم و نسق اشرف البلاد،  
 « و جمیع ایلات و توابعات و مراعات و اولیای حقان بخوبی که از عهد سلطان جنت آشیان،  
 « نریا مکان بان نقاوه دودمان سلطنت اختیار و اقتدار بخشیده شده بود کما کان،  
 « مضافه ازان مشغول و مصروف بوده بقبول اطاعت اعلى حضرت و الامنزلت سلطان،  
 « رفیع الشان شهنشاه زمان بر مسند ایالت و جلالت خود دائماً بر قرار و مرفه الحال،  
 « بوده متضمن مال و عوائد خزائن خود و خالصه جات طائفه شریف اشرف در انیه و غیره،  
 « متوجه بوده دستورات دیوانی را کمانی السابق اجراء و مرعی داشته و بر ماهیت،  
 « حال رعایا و بقای آبادانی بر ایانیک ملتفت با شند و بلوازم و لواحق نزدیک و دور،  
 « و سرحد و ثغور امور ایالت و متفرقات بعمل پا کیزه خصال و امراء ذی الاعتلا،

«تحت خود دستور و تائید کنند که در پرداخت و معاف مجال خالصه جات و زیارات،  
 «و مو قوفات و جایگیریات امراء و علما و سادات و استعمالات رعایای اشرف البلاد،  
 «و تمام توابعات و مربوطات و از آن ابدانی و معموری بساط زندگانی باشندگان بلاد،  
 «و قراء و قنوات و تحکیم اتحاد و اتفاق افغانه و غیره دقیقه از رقابت و مرعی نگذارند،  
 «و بنوعی بکوشند که احدی از اعمال و ضوابط و مستحفظان بلوکات در اخذ و خراج،  
 «و باج بطریقه که در شرع انور و ملت حنیفه اظهر مقرر گشته از رعایا و مسناجران،  
 «و احکام و اتباع اکناف و اطراف ایلات در سیورسات و تحمیلات اضعاف بعمل،  
 «نیاورند و زیاده سانی نکنند و به صیغه بهیلت و بالادستی چیزی نستانند و آنچه  
 (که به مقتضای رعیت پروری و شریعت شعاری سلطانی از قدیم الایام معاف شده)  
 (و از راه قوم دوستی و قبایل پروری بتصرف ابواب منهیبه و رجوه ممنوعه رست)  
 (در ازی ننمایند البته آن برا در باجان برابر رفیع القدر که مختار با اقتدار کل)  
 (و ذات شوکت و جلالت ماب ایشان که خیر خواه خیر اندیشان و راه نمای بداندیشان)  
 (است باسترضاء خاطر عاطر مبارک سلطان و دعاطلبی از طبایع رعایای او طان،  
 (بهتر از بهتر خواهند کوشید و در ارسال نامه تبعیت و تهنیت سلطنت ابد مدت)  
 (ما بر مسند ایالت و جلالت خویش با تمام و جوه و مصارف و مدخل)  
 (کما کان مرفه الحال میباشند و در خاتمه بان بر ادر سعادت اختر)  
 «خواطر نشان میداریم که تا کو کبه بهار سلطنت انجمن افروز عرصه روزگار،  
 «و رشحات سحاب دولت طراوت افزای حدیفه لیل و نهار است افتاب دولت سلطان،  
 «زمان با تفاق طبایع اخوان بلند نشان در محاذی نقطه اعتدال و بیت الشرف جاه،  
 «و جلال بردوام و مقصد تمام بکام باد برب العباد شهر ذیقعدة الحرام ۱۲۰۷ هـ.

**عبداله یگی از چار**  
**دیوارهای کابل**  
**چطور از ماست فروشی**  
**به دربار راه یافت**  
**و به لقب جان نثار**  
**مختار کار و امیر و**

یکی از اشخاص که در عصر سلطنت زمان شاه  
 به مقامات عالیه رسید و طرف مهر و اعتماد  
 قرار یافت کسی است که علی العموم در تاریخها  
 به لقب (جان نثار) یاد شده. برخی از کتب تاریخ  
 که در دست است عموماً از آغاز و انجام کار  
 جان نثار خان اطلاعی ندارند و فقط قسمت

حاکم کابل شد: وسط زندگانی او و دوره تقریبش در دربار  
 سعید جان نثار خان زما نشاء معلوم است .  
 در عهد انان سلطنتی زندگانی این شخص که اصلا آدم ساده  
 در کابل: و فعال و خیر اندیشی بود و از طبقات عوام  
 تشدد جان نثار چهاردهمی کابل برخاسته بود به داستان های  
 در محبوسان بالا حصار افسانوی بیشتر شباهت دارد و آنرا به سه جمله  
 گذشته شد جان نثار توسط میتوان خلاصه کرد: از سایه برآمد، معروف  
 سیلاوه بدست شهزاده و مقتدر شد، و در تاریکی فرورفت. شرح این  
 محمد هاشم یکی از سه جمله بدین قرار است: جانثار که بهتر است  
 پسران تیمور شاه: اورا به نام اصلی اش اول تر عبدالله بخوانیم  
 شهزاده گوهر ملک اصلا از چهاردهمی کابل بود زمین دار و مالدار  
 سیلاوه مذکور را به بود و ماست فروشی میکرد و قرار عادت اکثر  
 سردار عباس خان چهار دیواری که تا این سال های اخیر بیشتر  
 نشان داد: دوام داشت و قیام و استقامت به با یکی به کابل

می آوردند او هم خمره های است خود را روزانه بشهر می آورد ولی چون بیمار  
 آشین خانه سلطنتی بود هر روز بلا تأخیر خمره ماستی به مطبخ شاه می میرسانید و چون  
 آدم خوش چهره و قوی اندام بود روزی از روزها نظر تیمور شاه را بخود جلب کرد  
 و در اثر لطف شاه بوی جامه و لباس نویوشا میداند و پیش خدمت حضور شد  
 عبدالله خان پیشخدمت بارفتار ساده و شیوه صمیمانه خدمت گذاری مصروف بود  
 تا دوره سلطنت تیمور شاه به پایان رسید در دوره سلطنت زما نشاء عبدالله خان  
 موصوف بیشتر مورد اعتماد و توجه قرار گرفت . به ترتیب مختار کاری دقلر آقاسی  
 سرکار خاصه و لقب (جان نثار خان) سرافراز شد .

زمانی در غیاب شاه که مصروف تنظیم امور قندهار بود و پسرش شهزاده قیصر  
 (ملقب به سلطان منصور) در کابل حکومت میکرد مشیر و مشاور شهزاده محسوت  
 میشد و زمانی هم خود عهده دار حکومت کابل شد و از مختار کاری به امیری

رسید و در صف امراء دولت زما نشاء قرار یافت. جان نثار خان در تعمیر قصر های سلطنتی زما نشاء هی در بالا حصار و شهر کابل دخالتی زیاد داشت و قرار بود که در جایش خواهیم دید میرزا لعل محمد عا جرشا عر کابل حین و صف برخی از قصر های که به امر شاه زمان در مجاورت بالا حصار کابل ساخته شد از سعی و مجاهدت جان نثار خان صحت میکند، عبدالله ملقب به جان نثار خان در مهر خود این بیت را به حیث سجح حک کرده بود :

( بود عبدالله در عهد شه گردون سر بر جان نثار از تبه مختار کاری شد امیر )  
جان نثار خان تقریباً تا سال های اخیر سلطنت زمان شاه با احراز مقامات عالیه حیات داشت و بیشتر در امور پیشکاری شاه در بالا حصار کابل در فعالیت دیده میشد. از سرپرستی عمرات سلطنتی تا خبر گیری از نان و آب محبوسان بالا حصار بالا هم به عهده او بود و واقعاً بکمال جان نثاری خدمتگذاری میکرد.

اینکه گفتیم آخر کار او در تاریخ ها چند روز و شش نیست ما هم جراثمی دارد و آن این است که روزی از روزها که برای خبر گیری احوال شهزادگان محبوس به بندی خانه بالا حصار بالا میرود شهزاده محمد هاشم یکی از پسران محبوس تیمور شاه وی را به ضرب سیلاره به قتل میرساند. متأسفانه تاریخ این حادثه معلوم نیست و کسی که ازین پیش آمد اطلاع میدهد سردار محمد عباس کامران خیل بن نظام الدوله سردار محمد عثمان خان وزیر شاه شجاع الملک است که پیشتر هم مطالبی از کتاب قلمی او اقتباس کردیم. نامبرده در حاشیه اثر قلمی خود یادداشتی دارد که به شرح حال جان نثار خان و آغاز و انجام کارش روز و شنی می اندازد و اینک عین آن مطالب را اقتباس میکنم.

شرح حال جان نثار خان که در عهد پادشاهی به مرتبه عالی رسید. جان نثار خان لقب شخصی بود که خانه آن در چاردهی متصل شهر کابل به فاصله سه گروه راه بود و در زمان چاردهی زمینداری میکنند و مالدار هستند. ماست و پنیر و قیماق در بازار آورده و فروش میرسانند. همین شخص که ملقب از جانب تیمور شاه باد شاه به جان نثار خان شد ماست فروش بود. یومیه خمیره ماست از خانه خود به آشپزخانه تیمور شاه پادشاه می آورد و بفروش میرسانید. البته شخصی خوب صورت، خوش اندام بود چونکه طابع یاری کرد روزی نظر تیمور شاه باد شاه بر همین شخص افتاد فرمود همین شخص را حاضر نماید حاضر کردند. بدیدن پادشاه امر

« فرمود: خمره ماست شما باقبای تاسی مبدل شد خلعت دهند، خلعت فاخره آورده »  
 « پو شانیدند ورقم شاهی بر لقب جان نثاری دادند و از جمله خاصان دربار تیمور شاه »  
 « به رتبه ر سید که اچیان نشین و صدر نشین شد . چونکه شاه زمان بادشاه بر تخت نشست آنچه از قوم سدوزائی یعنی شهزاده بوده همه مرد و زن در بالا حصار بالا »  
 « مقید نموده خبرداری و بهره و نان و آب آنها را تعلق جان نثار خان کرد »  
 « و جان نثار خان نهایت دست بندی را بر همان شهزاده های مقید بهرباب می نمود »  
 « آخر الامر کدام سیلاوه را همان شهزاده های مقید پیدا نموده و قسمت دو بهر »  
 « روز جان نثار خان از برای خبر گرفتن شهزاده ها آمده، همان شهزاده که اسمش »  
 « محمد هاشم بود بهمر ای همان سیلا و دجان نثار خان را قتل نمود چنانچه »  
 « شهزاده گوهر ملک پسر شهزاده محمد هاشم همان سیلاوه را هم نشان داد که »  
 « مصنف به چشم خود دیدم و قصه قتل نمودن جان نثار خان را هم شهزاده گوهر ملک »  
 « نمود چند دفعه وزیر اعظم به خدمت شاه زمان بادشاه عرض نمود شهزاده هارا »  
 « از قیدرها نماید هر گاه رها نمیکنید اینقدر سختی و ستم که از جانب »  
 « جان نثار خان به آنها میرسد لازم تمیبا شد مگر این سخن پسند خاطر »  
 « شاه زمان بادشاه نمیشد و قتیکه شاه محمود بر تخت کابل نشست شهزاده ها »  
 « از قید رها شدند . بچانب آب روان میدیدند متفکر میشدند که آب چگونه راه »  
 « میرود ازین سبب که از عمر خورد سالی مقید بودند و اکثر شهزاده ها به طبیعت »  
 « زن ها کلان شدند که در قید بودند و گاهی به همراه مرد نشست و برخاست آنها »  
 « نبود فقط . »

مشکلات زمان شاه <sup>شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی</sup> زمان شاه از همان دقایق اول پادشاهی به مشکلات

درد اخل و خارج <sup>مجموع علوم انسانی</sup> گوناگون مواجه شد . این مشکلات از نفس

حرمسرای شاهی شروع و دامنه آن در داخل و خارج قلمرو و وسیع سلطنت درانی  
 انبساط داشت . زمان شاه با حبس برادرانی که در کابل حاضر بودند قسمتی  
 از موانع آنی و فوری را از مقابل خود برداشت . اما مسئله  
 به کلی حل نشد زیرا شاه برادران دیگر هم داشت مانند شهزاده  
 همایون و شهزاده محمود که هم درس و سال از وی بزرگتر بودند و هم خویش را  
 وارث بالا مستحق سلطنت پدر میدانستند . ازین گذشته این هردو شهزاده به حیث  
 نایب الحکومه های دو ولایت بزرگ افغانستان یکی در قندهار و دیگری بر هرات

حکمرانی داشتند و از کابل دور بودند و انعکاس ماجرای بالا حصار و شدتی که از طرف زمانشاه نسبت به اولاد پدرش بعمل آمده بود انعکاس گو ناگون در اقطار کشور بخصوص در ذهن هما یون و محمود تولید کرده بود.

مرحله اول مخالفت برادران زمانشاه با اقدامات جدی و شدید خنثی ساخته شد و شاه جدید قرار بیکه در اولین دربار رسمی در بالا حصار کابل دیده شد متوجه اداره ۲ ملک و ایفای وظایف جدید خود گردید ولی اشکالات بزرگتری در پیش داشت که شاید در آن روزهای اول در تالار دیوان خاص بالا حصار کابل حجم و وزن واقعی آن چندان خوب معلوم نمیشد.

قرار بیکه در رساله زمانشاه و فعالیت دستگاہ استعماری (۱) شرح داده ام مرحله دوم مشکلات زمانشاه دو پهلوی جدا گانه داشت که میتوان یکی را (داخلی) و دیگری را (خارجی) خوانده مشکلات داخلی عبارت از مخالفت های بسیار جدی دوتن از برادرانش هما یون و محمود بود که در قندهار و هرات نصیج گرفته و دامنه آن در تمام دوره ۹ ساله سلطنت زمانشاه تمام قلمرو کشور را در آشوب و بهراری افکند و مشکلات خارجی عبارت بود از ظهور دستگاہ استعماری کینی هند شرقی که از کرانه های آبهای خلیج بنگاله سر کشیده و پیشرفت آورد در نیم قاره هند و مقابله آن با نقشه های (ناپو لئون) و (انزار) یک سلسله تحریکاتی را در سرحدات قلمرو امپراطوری درانی در داخل خاک های مفتوحه و در داخل خاک افغانستان بمیان آورد که مناسفانه فرصت هر گونه اصلاح و عمران کشور را از زمانشاه سلب کرد. اولین کاری که سازمان در مقابل دو برادر بزرگتر خویش نایب الحکومه های قندهار و هرات انجام داد از سال فرمان دهانی محمود علیهم الهی ایشان. شاه وفات پدر و پادشاه شدن خویش را به ایشان اطلاع داده و از آنها بیعت خواست ولی در مقابل از هر دو طرف جواب رد شنید. شهزاده هما یون بزرگترین پسران تیمور شاه غیر از خود کسی را مستحق پادشاهی نمیدانست و شاه محمود طوری لجوج و خود خواه بود که از ادعای خود منصرف نه میشد جنگ های زمانشاه و هما یون و محمود که چندین مرتبه در نقاط مختلف ممالک تکرار گردید یک

---

این رساله در سلسله نشراتی پستونستان چند سال قبل نشر شده و اولین رساله مشروعی است دراجع به زمان شاه و فعالیت های وی علیه نقشه های استعمار. این رساله تاریخچه مکمل عصر زمان شاه است که تمام واقعات در آن بصورت متمرکز درج گردیده است.

سلسله بریشانی‌ها برای زمانشاه تولید کرد که تا آخر سلطنت حواش آرام مانده  
نتوانست این اضطراب داخلی که دست خازجی از عقب در آن دخیل دیده میشد  
بسیاری از افراد کشور را قربان حرص و آزوبی اتناتی شهزادگان ساخت و بصورت  
محسوس بیکر ممالکت و نیروی دولت سد وزائی را ضعیف گردانید .

زمانشاه قراریکه اجراآت و پشت کار و عزم و اراده و واقع بینی او در طی سال های  
آینده نشان میدهد مردی بود بسیار شایسته و بار سلطنت را با تمامه اشکالاتی که داشت  
بخوبی برداشته میتوانست ولی متاسفانه صعود او بر تخت پادشاهی افغانستان در بالا حصار  
۱۲ ل مواجه بیک امر جدید و بی سابقه می شد که علت العمل همچو مشکلات او و باعث  
اصلی بیشتر پراگندگی ها و بد بختی های افغانستان محسوب میشود و آن ظهور  
دستگاه استعماری انگلیس است در نواحی شرقی نیم قاره هند .

مخالفت همایون و محمود با زمانشاه به جنگ هائی مبدل شد که بک سلسله آن  
با همایون سه سال و سلسله دیگران با محمود تا اخیر سلطنت زمانشاه ۹ یاده سال کامل  
دوام کرد. همایون بعد از بک سلسله جنگ ها در بلخ و پرو در حوالی قلات و در قندهار  
و بلوچستان و سند بالاخره در مقام (لیه) در ۵۰ گروهی ملتان سر راه دیره اسماعیل خان  
اسیر شد و به امر زمانشاه کور گردید و مورد عذاب از بیک در مقابله اول با برادرش  
زمانشاه کاری ساخته نتوانسته و با افسوس و غم گوازی زمانشاه مواجه گردید  
و کماکان حکومت هرات برایش داده شد و اجابت با ز نماید. تا خود میتواند  
در هرات بنای مخالفت را گذاشت و حینی که در مقابل قوای مرکزی دولت سدوزائی  
زمانشاه می چاره می جستیم بیکدیگر به دربار سلطان قاجاری و امیر بخارا پناهنده میشد  
و از اغیار و بیگانگان استمداد میکرد و چون تمام بازی های که در طهران و بو شهر  
و نیشاپور و طبس و نر شیزو گلشان بیک طرف و در لاهور و پشاور و سند ، ملتان  
طرف دیگر بنظر می آمد به تدریج آنکشته مان مرئی دستگاه  
استعماری صورت میگرفت بالاخره شاه زمان بدست گماشتگان  
محمود افتاده بینائی خویش را از دست داد.

مخالفت همایون  
و محمود  
کثرت اولاد تیمور شاه مشکلات زیادی در  
امر تعیین جای نشین وی در بالا حصار کابل ،  
در موفقیت دوره و سلطنت زمانشاه و در دوام و ترقی سلطنت سدوزائی درانی تولید

کرد که متأسفانه مملکت افغانستان از نتایج آن بسیار خساره مند شد. مرحله اول مخالفت برادران زمانشاه نسبت به مرحله دوم آن بسیار ناچیز بود مرحله اول خنثی ساخته شد ولی مرحله دومی به گوتاه شدن دوره سلطنت زمانشاه و ختم آن و کورشدن وی منتج گردید.

قراریکه گفتیم شاه زمان فرمان‌های مبنی بر اطاعت برادران خوده‌مایون و محمود به قندهار و هرات فرستاد ولی از هیچ جا جواب مساعد نیامد و همایون فوراً در قندهار اعلان شاهی نمود و بنام خویش سکه زد و هر دو برادر در صد جنگ برآمدند زمانشاه در حالیکه قیادت سپاه خویش را به سردار پاینده خان سپرده بود راه قندهار پیش گرفت همایون لشکری تحت‌اداره میراخور مهرعلیخان در مقابل فرستاد. هر دو سپاه در محلی موسوم به (باغ بپرو) در حوالی قریب قلات با هم مقابل شدند. سردار پاینده خان ملقب به سردار فراز خان با شهرت و نفوذ شخصی طوری بر سران قومی مخالف تاثیر وارد کرد که مهرعلیخان از جنگ منصرف شد و باقوای خود تسلیم گردید و همایون مجبور شد که باخسرش دلدار خان به بلوچستان عقب‌نشیند و نزد نصیر خان بلوچ پناه برد. خدمتی که درین وقت بدست سردار پاینده خان صورت گرفت از نقطه نظر ملت و شاه اهمیت بسزائی داشت زیرا قوم از کشت و خون بی‌موجب خلاص شد و شاه بر یکی از رقبای جدی خود غالب آمد و پای سلطنتش استوار گردید. لذا مقام پاینده خان در نظر زمانشاه به مراتب بلند گردید. سالانه مبلغ هشت هزار روپیه برایش معاش مقرر کرد و باسپاه فاتح خویش وارد قندهار شد و بعد از انجام نظار و نسق امور پسر خورده سال خویش شهنشاده قیصر را که هنوز طفل هفت سالگی پیش نبود به قیادت عبداله خان نورزائی به حکومت قندهار نامزد نمود.

شاه زمان با وجود فتح خویش و بسط نفوذ در قندهار فروری‌مواجه به دروسوال شد که آیا همایون را در بلوچستان تعقیب کند و یا برای مطیع ساختن برادر دیگر یعنی شاه محمود اعزام هرات شود؟ درین فرصت نصیر خان بلوچ نامه‌ئی مبنی بر عرض اخلاس و وفاداری به شاه فرستاد و همایون را خواستار شد. اندک‌اندک شاه از تعقیب همایون صرف نظر نموده عزم رفتن هرات کرد.

چون محمود از عزم شاه آگاهی یافت قلیچ خان تیموری را مامور حفاظت شهر



هرات نموده و خود برای مقابله بیرون آمد ولی چون متعاقباً اطلاع یافت که قلیچ خان در خفا به شاه زمان وفا دار شده است برگشت و در دو طرف دیوارهای حصار میان او و قلیچ خان تیموری جنگ شد تا اینکه محمود مجدداً هرات را تصرف نمود در آن وضعی که در خود احساس نمود فوراً عریضه انقیاد بحضور شاه فرستاد و زمان شاه که کارهای جدی تری در مرکز مملکت و در ولایات شرقی کشور پیش رو داشت اطاعت نامه برادر را کافی دانسته از کشك نخود قندهار عنان به طرف کابل گردانید.

شبهه‌ئی نیست که رفتار مسالمت کارانه زمان شاه و اغماض او از مخالفت برادرش همایون و محمود و عدم تعقیب آنها از لحاظ ایجابات وقت و اخلاق بزرگوارانه شاه دال بر نظریات بهیخواجهانه او می باشد ولی طوریکه گفتیم اجباری هم در پیش بود که عاجالتاً دیگر عقب آنها نگردد آنها در صورتیکه سلطنت او از طرف هر دوی آنها شناخته شده بود معذک اگر از نظر مفاد عمومی مملکت و مفاد شخصی شاه نگاه شود عدم تعقیب شهزادگان اشتباهی بود که نتایج آن در سالهای بعد بصورت مشکلات بزرگتری تبارز کرد و به سقوط سلطنت زمان شاه و کوری چشم او و به خاخه جنگی های دامنه داری منتج گردید که در خلال آن سکه ها قوت یافت و دست استعمار در حواشی مملکت رسید.

بهر حال در حالیکه شاه محمود کماکان در هرات و همایون در بلوچستان در مجاورت قندهار باقی مانده شاه زمان طفل خورده سال هفت ساله خویش شهزاده قیصر را در قندهار گذاشته و به کابل برگشت و برای تعمیم نظریات کشور کشائی های خویش که بدان علاقمندی زیاد داشت ترتیبات حرکت را بجانب پشاور گرفت و به اساس بعضی ماخذ بدان صوب حرکت هم کرد که وقایع نا مساعد منجمله تجاوز شاه مراد بیک امیر بخارا بروز کرد این تجاوز در زمان سلطنت تیمور شاه هم عمل آمده و بار دیگر تکرار شد و دامنه آن به جنوب آمودریا کشید.

محمود خان سپه منصور به امر زمان شاه، محمود خان - پاه منصور که حکمران کابل: که سمت حکمرانی کابل را داشت علیه مهاجم

حرکت کرد و بعد از مقابله های بسیار شدید اسیر شد و شاه مراد بیک بلخ را در محاصره افکند ولی در مقابل سران درانی بالاخره خواهان صلح شدند و ایچی و نجایف به دربار

زمانشاه فرستاد بشرطیکه شاه سدوزائی تعهدات عصر پدرش را احترام کند. زمانشاه که عجالتاً به مسایل مختلف مقابله برداران و نقشه های فتوحات هند مشغول بود با شاه مراد بیک کنار آمد و مشارالیه مجدداً خود را به یار دریا کشید و شاه به سرعت از کابل بار دیگر طرف پشاور حرکت کرد.

زمانشاه به تسخیر قطعات مزیدی از خاک هند شو قزیه داشت و میکوشید بهر طریق و سرعتی که باشد خویش را به پشاور استانه ولایات شرقی قلمرو خود رسانیده نقشه های پیش روی را سردست گیرد. در کابل در حالیکه مصروف تدارک مسافرت بطرف پشاور بود اطلاعات ناسا عدی از طرف همایون رسید. نصیر خان بلوچ که نسبت به زمانشاه وفادار و مطیع بود درین بین فوت نموده و برادر زاده اش محمود خان بلوچ که جای او را گرفته بود و هم خود میخواست از اطاعت مرکز سلطنت سرپیچی کند و هم همایون را اغوا نماید. زمانشاه حافظ شیر محمد خان بن وزیر شاه ولیخان مرحوم را که تازه در اولین دربار رسمی در بلا حصار کابل به خطاب مختار الدوله و لقب ارشی پد ری اش اشرف الوزرائی سرافراز ساخته بودند باسید خداداد خان فوشنجی و لشکری بطرف بلوچستان فرستاد. نمایندگان و قرای اعزامی میتوانستند یا به نصیحت یا به قوه شهزاده را به راه آورند ولی خداداد خان موجب مزید اغوایی او شده هنگامه چاق تر گردیده و اشرف الوزرا مجبور شد که مراجعت نماید و کوایف را به شاه که درین وقت در پشاور بود برساند.

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شهزاده همایون به کمک محمود خان بلوچ ازدوری زماشاه و دیوان او در پشاور و از طرف حکومت پسر هفتساله شاه در اقلندهار استفاده نموده بشهر حمله آورد.

شبههائی نیست که شهزاده قیصر در قندهار تنها نبود، اشخاصی مانند سردار پاینده خان کدو خان، یار محمد خان در پیرامون قیصر در قندهار حاضر بودند چنانچه حفاظت شهر به یار محمد خان و اداره عملیات جنگی به سردار پاینده خان تفویض گردید و خود شهزاده بچنگ برآمد. در وهله اول - پناه قیصر و پاینده خان موفقیت های خوبی حاصل کردند ولی همایون شخصاً خویش را به قیصر رسانید و زخم های شمشیر به بدن آن طفل وارد کرد و در اثر مداخله احمد خان پسر همایون اخیر الذکر از قتل برادر زاده خود، خودداری کرد و به این ترتیب رخ جنگ به مفاد همایون برگشت و سران سپاه چون پاینده خان و پسرش فتح خان و عبدالله خان نورزائی و کدو خان بارک زائی شکست

کرده خوش را نزد شاه به پشاور رسانیدند و قیصر به دست همایون اسیر شد و در قندهار در محبس افتاد. همایون مجدداً بر قندهار مستولی شد. بار دیگر اعلان شاهی نمود سکه زد و پیر چم بلند کرد.

درین فرصت که شهر تازه بدست او آمده بود احمد خان نور زائی یکی از سردار هائی که به زمان شاه ارادت داشت و عزم رفتن پشاور را نموده بود در عرض راه بین قراه و قندهار از سقوط شهر و محبوس شدن قیصر آگاهی یافته بشهر حمله کرد ولی موفقیتی نصیبش نشد و زخمی گردید و درویشی بنام ملاحسین او را بغرض معالجه به خانه خود پناه داد و همایون از قضیه خبر شده او را دستگیر کرد و میخواست بقتل برساند ولی در اثر شفاعت بزرگان قندهار عفو کرد و سر عسکر قوای خود مقرر نمود.

اعلان مجدد پادشاهی همایون در قندهار زمان شاه رامچبور ساخت که نقشه هائی فوجات هند را عاجالتاً کنار بگذارد. زمان شاه به فتوحات مزید در هند خیلی دلبستگی داشت و میخواست که کشور کشائی های عصر جد خویش احمد شاه غازی را تجدید کند ولی طوری که همه میدانیم با اینکه نفوذ دولت افغانی سدوزائی تا قلب پنجاب یعنی تالاهور هنوز برقرار بود باز هم به پیشروی های مزید موفق نشد بلکه آهسته آهسته نفوذ وی از پنجاب هم کاسته شده رفت.

علت این امر در ظاهر امر مخالفت برادران سدوزائی، بی اتفاقی های داخلی، جسارت های شاه مراد بیگ از بک و محمود خان بلوچی از شمال امودریسا و ماورای جنوب کوه های کوزک و بر خاستن سگ ها و واخالت های آقامحمد شاه تاجار و غیره میباشد که عقبان دلچسپی های روسیه و نقشه های ناپولئون را هم به خاک های هند وستان باید حساب کرد ولی علت العلل این همه هنگامه های نامساعد ظهور فرنگی ها بود در مجاورت مادر خاک هند که شرایط زندگی مملکتی را در عصر زمان شاه نسبت به دوره جدش احمد شاه بابا بکلی تغییر داده بود. شهبه نمی نیست که احمد شاه غازی جن فتوحات مکرر خود در هند با قوای بزرگ مرهته و بقابلی اولاده کرر گانی ها مواجه شده ولی قرار یکه تاریخ خود شاهد است تعداد و کثرت سپاه مانع پیشروی این پادشاه فاجع نشد بلکه یکی از عوامل موثری که زمینه را برای توسعه نفوذ کمپنی هند شرقی انگلیس در نیم قاره هند باز کرد همین نیروی

افغانی و فتح احمد شاه در انی در جنگ معروف یانی بت بود . پس زما شاه مانند جدش از کثرت سپاه باک نداشت بلکه دعوت های تیموسلطان و میرزا حسن بخت یکی از شهزادگان دهلی که حین سلطنت تیمور شاه بکابل هم بنا هنده شده بود و بعضی دیگر از نو ابها و را جاها اجرای نقشه او را آسان تر میساخت ولی بی خبر بود که در هند با مال التجاره کمپنی هند شرقی دستگاہ افسونی وارد شده که نه تنها ارزوهای او بلکه نقشه های (نایولئون) و (اتزار) را در هزاران کیلومتر دورتر از سرحدات هند عقیم خواهد ساخت . او نمیدانست که دستگاہ افسون مانند عنکبوت در خاک پهناور هند تار دو انیده و جراثیم استعمار بلباس تاجر و مسافر و سپاه بطرف لاهور و شکار پور و پشاور و بو شهر و طهران و مشهد و قندهار در حرکت آمده و بیشتر فعالیت های مخفی و علنی متوجه دولت سد و زائی افغانی زمانشاهی است که عملاً هنوز تا قلب پنجاب حکومت دارد .

به هر حال زمانشاه که میخواست از آب های سند بطرف پنجاب حرکت کند عزم خویش را فسخ کرد و فووی بکابل مراجعت کرد و با سپاه گران بطرف قندهار بحرکت آمد تا حساب خویش را با همایون بکطرفه کند .

بار دیگر درجهل گروهی قندهار سپاه زمانشاه و همایون بهم مقابل شدند . سرعسکر قوای زمانشاه باز سردار پاینده خان بود ولی همایون این دنعه احمد خان نورزائی یعنی کسی را در رأس سپاه قرار داده بود که تا دیروز با او در جنگ و مخالفت بود . باری سردار پاینده خان باردیگر جنگ را بدون خون ریزی برد و احمد خان نورزائی با سردار پاینده خان نزد زمانشاه آمد و تسلیم شد و همایون بار دیگر قهرا شکست خورد و راه هرات پیش گرفت تا به شهزاده محمود پیوست شود فتح خان پسر پاینده خان او را تا گرشک تعقیب کرد ولی گرفته نتوانست .

پیش ازینکه زمانشاه شخصاً با سردار پاینده خان و سپاه خویش وارد قندهار شده و وجه سردار پاینده خان که در عقل و تدبیر و دلآوری زنی مردانه صفت بود شمشیر حمایل نموده و به سواری اسب به زندان شهر حمله برد و شهزاده قیصر را بیرون آورده برمسندش نشاند . در حالیکه شهر و شهر نشینان از سرنوشت خویش و عاقبت جنگ بخوبی آگاهی نداشتند این زن افغان هموائی خویش را به پادشاه متبوع خویش عملاً ثابت ساخت